

ایده‌ی کمونیسیم

جورجو آگامبن

ترجمه

آرشام استادسرایبی

ایده‌ی کمونیسم

در پورنوگرافی، آرمان‌شهرِ (utopia) جامعه‌ی بی‌طبقه (classless society) و تمایز و اختلافات [یا: تفاوت] طبقاتی از طریق صفاتِ نخراشیده‌ی کاریکاتوری در کنشی جنسی، تجلی می‌یابد. هیچ کجای دیگر، حتی در مبدل پوشی‌های یک کارناوال، نمی‌توان چنین اصرار لجوجانه‌ای را یافت که بر نشانه‌های معرف طبقه شده است، آنهم در وهله‌ای که همزمان، به ناهمگون‌ترین و نامتجانس‌ترین روش‌ها، هم از ایستار و موقعیتِ [طبقاتی] آنها پا فراتر می‌گذارد و هم آنها را خنثی کرده و بی‌اثرشان می‌سازد. کلاه‌های پرستاری، پیشبندهای [دامان] خدمتکارها، لباس کارِ کارگران، دستکش‌های سفیدِ پیشخدمت و ژپله‌ی لختی‌اش، و به تازگی [متن حاضر برای اولین بار در سال ۱۹۸۵ منتشر شده] حتی سیگار و پرستاران با روبنده‌های نصفه‌نیمه، همگی آنها در حال جشن گرفتنِ خدایگونگی (apotheosis) خویش‌اند، بدن‌های در هم تنیده‌ی برهنه‌ی ایشان چونان طلسمی غریب و ناگشودنی‌ست، و چنین به نظر می‌آید که به‌هنگام نواخته شدنِ شیپور روزِ واپسین،* آنها به مثابه تمثال جامعه‌ای ظاهر می‌شوند که ما هنوز به سختی می‌توانیم حتی نگاهی گذرا بدان بی‌افکنیم.

تنها چیزی که در جهان باستان شبیه به بازنماییِ روابط عاشقانه است، ارتباط میان انسان و خدایان است؛ منبع و سرچشمه‌ای پایدار و بی‌پایان برای هنر کلاسیک [که در زمانه‌ی] زوالش الهام بخش آن بود. [انسان] فانی مستغرق در پیوند و اتحاد فرخنده‌ی جنسی‌اش با خدایان،

* «او فرشتگان خود را با نفیر بلند شیپور خواهد فرستاد و آنها برگزیدگان او را از چهار گوشهٔ جهان، از یک کران آسمان تا به کران دیگر، گرد هم خواهند آورد.» انجیل متی، باب ۲۴، آیه‌ی ۳۱

فاصله‌ی نامتناهی‌ای را که میان او و این موجود آسمانی جدایی افکننده است را، به یکباره از میان بر می‌دارد و باطل می‌سازد؛ اما همزمان، این فاصله به شکلی معکوس، در دگردیسی خدایان به حیوان، مجدد مقرر می‌گردد. گاو نری که با پک و پوزِ پیش آمده‌اش، صادقانه و بی‌تزویر ائوروپه (*Europa*) را به دور دستها بُرد، منقار نوک تیز قویی که بر چهره‌ی لدا (*Leda*) واثق شده است* – همگی این امور نشانه‌های بی‌قیدی جنسی گرم و صمیمانه‌ای هستند تحمل‌ناشدنی، که زمانی هرچند کوتاه، به منزله‌ی [کنشی] قهرمانانه بوده‌اند.

اگر به دنبال درونمایه‌ی (*content*) حقیقی پورنوگرافی باشیم، بلافاصله آشکار خواهد شد که [این درونمایه چیزی نیست جز] دعوی سعادت بی‌ملاحظت و ساده را داشتن، ویژگی اساسی این سعادت این است که در هر زمان و مکانی قابل اجرا و عملی‌ست؛ هرچند مقدمات در وضعی، که به شکلی اجتناب‌ناپذیر به رابطه‌ی جنسی منتهی شود. شاید اگر یک فیلم پورنوگرافی چندان بدشمنی نمی‌آورد، می‌توانست شاهکاری هنری باشد، که در آن صورت دیگر پورنوگرافیک نبود. طرح [اصلی] هر پی‌رنگ (*plot*) پورنوگرافیکی، در معنایی، استریپ‌تیز (*striptease*) است. و همیشه و بدون استثنا و در هر شرایط معمولی با آدم‌هایی آغاز می‌شود که لباس به تن دارند، و تنها جایی که برای آن [کنش] پیش‌بینی نشده [آنها] در نظر گرفته شده و باقی مانده، [جایی‌ست] که آنها باید، در نهایت، گرد هم آمده (*come together*) و برهنه شوند. (پورنوگرافی در این خصوص همان سخت‌گیری ادبیات کلاسیک را داراست: هیچ‌جایی نباید برای غافلگیری و اتفاقی ناگهانی وجود داشته باشد، و قریحه تنها شامل و منوط به تغییراتی جزئی و غیرمحسوس در پس‌زمینه‌ی اسطوره‌ای‌ست.) و در اینجا ویژگی اساسی دیگر پورنوگرافی خود را آشکار می‌کند، اینکه سعادت همیشه قصه‌گونه و داستانی است، و هیچگاه وضعی طبیعی یا چیزی از این قسم را پیش‌فرض و مفروض نمی‌گیرد؛ طبیعت‌گرایی (*naturalism*) که صرفاً با لباس از بین می‌رود، خصم همیشگی و سرسخت پورنوگرافی بوده است؛ همچنانکه فیلمی پورنوگرافیک بدون کنشی جنسی بی‌معنی‌ست، نمایش ساده‌ی بی‌جان (*motionless*) عمل طبیعی جنسی انسان را هم به سختی می‌توان به عنوان [عملی] پورنوگرافیک تعریف کرد.

* این دو مثال هر دو به بدل شدن زئوس به حیوان (گاو و قو) و همبستری‌اش با لدا و ائوروپه اشاره دارد.

نشان دادن این امر، که هر جا جامعه‌ای بشری باشد توانی برای سعادت (*potential for happiness*) حتی در ناچیزترین لحظات زندگی روزمره حضور دارد، توجیه و حقانیت سیاسی فنانشدنی پورنوگرافی‌ست. اما درونمایه‌ی حقیقی [پورنوگرافی] که در قطب مخالف بدن‌های برهنه‌ای که بنای یادبود تلمبار شدن هنر *fin de siècle* * است، قرار می‌گیرد، این است که پورنوگرافی زندگی دنیوی روزمره و هرروزه را به سطح بهشت آسمانی لذت [یا: کیفی] سرمدی ارتقا و ترفیع نمی‌دهد، بلکه بیش از هرچیز نشان دهنده‌ی سرشت نامنجم و چندوجهی هر [لذت یا] کیفی‌ست – بی‌هدفی مطلق هر [کیف یا لذتی]. به همین خاطر است که تنها در بازنمایی کیف و لذت زن، که منحصر بر چهره‌اش حک شده، پورنوگرافی به مراد و نیت خویش دست می‌یابد.

چه می‌شد اگر شخصیت‌های فیلم پورنوگرافیکی که در حال تماشایش هستیم می‌توانستند روی برگردانده و ناظر و بیننده‌ی زندگی ما باشند؟ رویاهایمان نمی‌توانند ما را ببینند – و تراژدی آرمان‌شهر [یوتوپیا] نیز در همین است. تبادل و بده‌بستان میان شخصیت و خواننده – قاعده‌ای که قابل [اطلاق] بر تمامی خوانش‌هاست – در اینجا نیز صادق بوده و دارای کارکرد است. جز اینکه آنچه در اینجا اهمیت می‌یابد این است که چندان مهم نیست خوانش رویاهای خویش را فراگیریم و خواندن آنها را بی‌آموزیم، بلکه مهم این است که آنها خوانش زندگی ما را بی‌آموزند و فراگیرند.

«چنین به نظر می‌رسد که جهان برای زمان‌های بسیاری رویایی چیزی را در سرداشته است که تنها می‌تواند با [بیداری] آگاهی حقیقی‌اش بالواقع آن را تصرف کند و دارایش شود.»* بسیار خوب – اما رویاها چگونه به تصرف در می‌آیند و تسخیر می‌شوند؟ رویاها در کجا نگه داشته شده و از آنها محافظت می‌شود؟ بدیهی‌ست که موضوع در اینجا برسر تحقق‌پذیری چیزی نیست؛ هیچ‌چیز ملال‌انگیزتر از انسانی نیست که رویاهایش را محقق ساخته است؛ این خرافه‌ی بی‌روح

* «fin de siècle» تحت الفظی به معنای «پایان قرن» یا «انتهای قرن» است اما در واقع به هر فضای آشفته‌ی هنری، ادبی، سیاسی و در کل بر هر فضای درهم و برهم فکری، و بالاخص پایان قرن نوزدهم اطلاق می‌شود.

** مطلب داخل گیومه، که در متن آگامبن اشاره‌ای به منبع آن نشده، نقل‌قولی از نامه مارکس به روگه در سپتامبر سال ۱۸۴۳ است. نگاه کنید به: https://www.marxists.org/archive/marx/works/1843/letters/43_09.htm

سوسیال‌دموکراتیکِ پورنوگرافی‌ست. اما همچنین موضوع این نیست که آنها [رویاهايمان] را به شکلی وسواسی و به‌دقت در تالارهای مرمرین (*alabaster*) نگه داشته، غرق در یاس و گل سرخ کرده، و به منزله‌ی ایده‌آل‌ها و کمال مطلوبی بر سر چیزهایی که در آینده خواهند آمد آوارشان کنیم: این امر رازِ کلبی مسلکی رویابین است.

بازلین* می‌گوید: آنچه رویایش را دیده‌ایم، از قبل و از این پیشتر نقدا داشته‌ایم – در روزگار و زمانی بسیار دور؛ چندان دور که حتی آن را به یاد نمی‌آوریم. اما نه در گذشته. بدین دلیل که – [در باب این گذشته] هیچ پیشینه و مدرکی در دستمان نیست. بلکه به بیانی دقیقتر، در رویاها و امیال تحقق‌نیافته‌ی بشری که چونان اندام‌های مثله شده‌ای هستند که صبورانه به انتظار رستاخیز نشسته، و همیشه آماده‌ی بیدارشدن و بازبرخاستن در روز واپسین‌اند. و آنها در آغوش مقبره‌هایی نفیس و پرشکوه نیز به خواب نرفته‌اند، بلکه همانند ستاره‌هایی زنده و سرشار از زندگی در دوردست‌ترین نقاط آسمانِ زبان، در صورتی فلکی ساکن گشته‌اند که ما به سختی می‌توانیم بدان‌ها دست بیابیم. و اینکه سر آخر، [آنها ستاره‌هایی هستند که] ما رویایشان را ندیده‌ایم. چگونگی به چنگ آوردن ستارگان در حال نزول از سپهرِ بشریت، سپهری که هیچگاه این ستارگان را به رویا ندیده است، وظیفه‌ی کمونیسم است.

منبع:

Giorgio Agamben, *Idea of Prose*, Translated by Michael Sullivan and Sam Whitsitt, State University of New York 1995, pp 73 – 75 – تمامی پانویس‌ها و مطالب داخل گروه افزودنی مترجم فارسی است.

* روبرتو بازلین (Roberto Bazlen) (۱۹۶۵ – ۱۹۰۲) مترجم، منتقد و ادیب ایتالیایی بود که در طول حیات خویش هیچ کتابی منتشر نکرد. انتشار آثار او سه سال پس از مرگش آغاز شد و تنها نوشته‌ی ترجمه شده‌اش به انگلیسی «یادداشت‌هایی بدون متن، و سایر نوشته‌ها» می‌باشد، که در سال ۲۰۱۹ منتشر شده است.